گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه شیبانی دختر، خواهر و همسر شهید که برادرش همراه سردار سلیمانی آسمانی شد

برادرم همرزمی با حاج‌قاسم را از پدرمان به ارث برده بود

ما مجاهدان عراقی دوشادوش برادران ایرانی از دفاع مقدس تا دفاع از حرم خون داده‌ایم

■ اشرف فصیحی‌دستجردی

فاطمه شیبانی، دختر، خواهر و همسر شهید است. پدرش رشید شیبانی از مجاهدان عراقی و از سرداران سپاه بدر بود که هشت سال دفاع مقدس را در راه جهاد با دشمن بعثی حضور یافت و به افتخار جانبازی نائل شد و سرانجام به دلیل عوارض مجروحیت شیمیایی به شهادت رسید. برادرش محمد شیبانی راننده شهید ابومهدی المهندس و از مدافعان حرم بود که در ماجرای شهادت حاج‌قاسم و ابومهدی، او هم به شهادت رسید. شوهرش سجاد شیبانی هم از مدافعان حرم بود که در مسیر مبارزه با حرامیان داعش در روز شهادت حمزه سیدالشهدا(ع) به کاروان شهدا ملحق شد. آن‌چه در ذیل آمده گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه شیبانی درباره شخصیت، زندگی و مجاهدت‌های سه شهید خانواده‌اش است که پیش رو دارید.

شهید سجاد شیبانی در کنار همسرش فاطمه شیبانی و کودکشان

خانم شیبانی کمی از خودتان بگویید. اهل کجایید و کجا زندگی می‌کنید؟

من فرزند شهید، خواهر شهید و همسر شهید هستم. اصالتاً عراقی هستیم. خانواده مادرم زمان حکومت صدام حسین ملعون به ایران مهاجرت کرده و در سوسنگرد زندگی می‌کردند. پدرم وقتی به ایران می‌آید مجرد بود و در زمان جنگ یکی از فرماندهان مجاهدان بدر بود و پدربزرگ و دایی‌هایم نیز جزو نیروهای سپاه بدر بودند. پدربزرگم اخلاق و رفتار و ایمان پدرم را دیده بود و خیلی او را دوست می‌داشت. مادرم را که آن زمان دختری ۱۳ ساله بود، به پدرم معرفی می‌کنند و باهم ازدواج می‌کنند. به این ترتیب فرزندانشان در کرمانشاه به دنیا می‌آیند.

الان خانواده‌تان کجا هستند؟

خواهران دو قلویم رقیه و سکینه یکی در بغداد و دیگری در بصره زندگی می‌کند. خواهر کوچکم بتول و برادرم مهدی همراه مادرم در ایران زندگی می‌کنند. مزار همسر شهیدم سجاد و برادر شهیدم محمد در وادی‌السلام نجف و مزار پدر شهیدم هم در بهشت زهرای تهران است. ۲۰ ساله بودم که دوباره از نجف به ایران برگشتیم. خانواده عمویم برای خواستگاری‌ام از عراق به ایران آمدند. سجاد پسرعمویم بود و بعد از وصلت با هم راهی عراق شدیم. من پنج سال کنار سجاد زندگی کردم و در این مدت صاحب دو فرزند دختر و پسر شدیم. شغل سجاد شیشه‌بری بود و زمانی که آتش جنگ با داعش در سوریه شعله‌ور شد سجاد به گروه مدافعان حرم پیوست. سجاد دو بار همراه برادرم محمد به سوریه اعزام شد. او یک بار به مرخصی آمد و در نوبت دوم هم قرار بود همراه برادرم به مرخصی بیاید. وقتی محمد به مرخصی آمد گفت نیرویی که قرار بود جایگزین سجاد شود حاضر نشده و برای همین سجاد مجبور شد چند روز دیگر در جبهه بماند. برادرم می‌خواست چیزی را از من پنهان کند و بعد از سه روز خبر رسید که همسرم به شهادت رسیده است.

چه شد که راهی سوریه شد؟

من دو سال قبل از شروع جنگ سوریه خوابی دیدم که بعداً برایم تعبیر شد. آن زمان در عالم رؤیا پدر شهیدم را دیدم که پیراهنی سپید به تن داشت. من کنار خرابه‌ای ایستاده بودم و مشخص بود که واقعه‌ای بزرگ در گرفته است. وقتی درباره آن سرزمین از پدرم سؤال کردم من را متوجه واقعه کربلا کرد؛ زنان و کودکان که بعد از واقعه کربلا به اسارت گرفته شده بودند. این ماجرا گذشت تا این که یک روز سجاد به من گفت می‌خواهد راهی سوریه شود. علتش را که پرسیدم گفت داعش به حرم حضرت زینب(س) حمله کرده و قصد اهانت دارد. وقتی سجاد این موضوع را گفت ناگهان به یاد خوابی که دو سال قبل دیده بودم افتادم و متوجه شدم آن سرزمین خرابه‌های شام بود برای همین به گریه افتادم و ماجرای خوابم را تعریف کردم و به سجاد اجازه دادم که مدافع حرم حضرت زینب(س) شود.

گویا از حضور همسرتان در جبهه مقاومت اسلامی خیلی نگذشته بود که به شهادت رسید، روزهای آخر با هم بودن چطور گذشت؟

یک‌بار ایشان به مرخصی آمد. ایام اعیاد شعبانیه بود. به همین مناسبت هم جشن ولادت و هم جشن بازگشت سجاد را با هم گرفتیم. او به من گفت فاطمه من با فضل و رضای تو به معرفت دست پیدا کرده‌ام. وقتی با هم حرف می‌زدیم صحبت‌های‌مان عادی و عاشقانه و بحث‌های اهل بیت(ع) بود. روزهای آخر به مشهد رفتیم و بعد سفری به شمال ایران و بعد هم به تهران داشتیم. در حرف‌هایش می‌گفت این روزهای آخر چقدر شیرینی خاصی دارد. من فکر می‌کردم منظورش روزهای آخر قبل از اعزامش به سوریه است و اصلاً متوجه نبودم تلاش می‌کند به من بفهماند که رفتنش را برگشتی نیست. در سفری هم که به نجف داشتیم به من گفت خواب شهادتش را دیده است. وقتی این حرف را شنیدم تمام بدنم لرزید، به طوری که سجاد واقعاً ترسید و دیگر ادامه نداد. به هر حال چند بار در این باره نشان‌هایی داد که بعداً متوجه شدم او از شهادتش آگاه شده بود.

آخرین تماسی که داشتید کی بود؟

یک روز قبل از شهادتش با هم تماس تصویری داشتیم. مثل همیشه می‌خندید و می‌گفت عجیب مشتاق دیدار شما هستم و زمانی که تصویر بچه‌ها را به او نشان دادم با بغض، حسرت و خنده نگاه‌شان می‌کرد. شب قبل از شهادت سجاد باز پدر شهیدم را در خواب دیدم. سجاد همراه او بود و هر دو لباس سفید به تن داشتند. سجاد سه بار من را بوسید و همراه پدرم رفت. فردای آن روز مدام با سجاد تماس گرفتم اما تماس برقرار نشد. تا هنگام ظهر حال بدی داشتم و بسیار دلگیر بودم که خبر رسید سجاد صبح همان روز (۲۹ مرداد ۱۳۹۲) به شهادت رسیده است.

چند فرزند دارید؟

فرزند اولمان پسری به نام علی است که هنگام شهادت پدرش تقریباً چهارساله بود و فرزند دوم ما دختری به‌نام مریم است که آن زمان یک سال و نیم داشت. من مدتی بعد از شهادت سجاد ازدواج کردم و برای ادامه زندگی به ایران آمدم. در حال حاضر علی و مریم که ۱۱ و ۹ ساله هستند نزد خانواده پدربزرگشان در عراق زندگی می‌کنند. من زمان تعطیلات برای دیدن آنها به عراق می‌روم. از شوهر دومم هم یک فرزند دختر دارم.

گویا حاج‌قاسم سلیمانی با شما و خانواده‌تان در ارتباط بودند؟

بله، وقتی که سجاد به شهادت رسید شهید حاج‌قاسم سلیمانی به دیدن‌مان آمد. هر زمانی که وقت نمی‌کردند زود به زود به دیدن ما بیایند حتماً تلفنی تماس می‌گرفتند و جویای احوال ما بودند. من حاج‌قاسم را مثل پدرم می‌دیدم و حاج‌قاسم هم من را دختر خودش می‌دانست. همیشه برایش نامه می‌نوشتم و جواب نامه‌هایم را می‌داد. ایشان من را فاطمه‌بابا صدا می‌زد. می‌نوشت تو نمی‌دانی نامه‌هایی را که برای من می‌نویسی چطور خستگی را از بدنم به‌در می‌کند. همیشه برایم نامه بنویس و ارسال کن. من بعد از شهادت همسرم مشکلاتی برایم پیش آمد که با حاج‌قاسم مشورت می‌کردم. یک‌بار در جواب برایم نوشت: فاطمه‌بابا این مشکلاتی که تحمل کردی مقام شما را بالا می‌برد. دیدی زینب(س) چه مصیبت‌هایی کشید که قبله الان مسلمان‌ها شد. بعد از شهادت پدر و همسرم، حاج‌قاسم چه در ایران و چه در عراق همچنان جویای احوالم بود. می‌گفت فاطمه‌بابا اگر چیزی نیاز داشتی یا اگر کم و کسری داشتی حتماً اطلاع بده و من را بی‌خبر نگذار.

به برادر شهیدتان بپردازیم. کسی که کنار ابومهندس و حاج‌قاسم به شهادت رسید. ایشان متولد چه سالی بود؟

شهید محمد شیبانی متولد ۱۳ آذر ۱۳۷۴ در شهرستان کرمانشاه و از افسران حشدالشعبی بود. او تحصیلاتش را تا دبیرستان ادامه داد. محمد چهار خواهر و دو برادر داشت و حاصل ازدواجش هم یک دختر بود که از او به یادگار مانده است. مادر محمد قبل از تولد او را نذر امام حسین(ع) کرده بود شاید از همین رو بود که محمد با شعله‌ور شدن جنگ سوریه توسط داعش مدافع حرم شد و خود را به جبهه رساند. شهید شیبانی از ابتدای جنگ تا پایان داعش در سوریه و عراق حضور داشت. از فعالیت‌های مهم او تشریفات حشدالشعبی در فرودگاه بغداد بود که ۱۳ دی ۹۸ در فرودگاه بغداد به شهادت رسید. مزار این شهید در قطعه کتائب سیدالشهدا وادی‌السلام نجف است.

نذری که مادرتان برای محمد کرد چه بود؟

من دختر و فرزند بزرگ خانواده بودم. بعد از من هم دو خواهر دوقلویم رقیه و سکینه متولد شدند. بعد از آن مادرم نذر کرد که خدایا دخترانم برادری می‌خواهند و من هم برادرشان را نذر راه امام حسین(ع) می‌کنم و هر کار شایسته‌ای که برای امام حسین(ع) باشد آن را انجام می‌دهم. پس از نذر مادرم بود که محمد در ۱۳ رجب روز میلاد باسعادت امیرالمؤمنین علی(ع) به دنیا آمد. مادرم محمد را نذر حضرت علی‌اصغر(ع) کرد. ما در عراق رسم داریم کسی که از خدا برای خدمت به امام حسین(ع) فرزند پسر طلب می‌کند او را نذر فرزند شیرخوار امام حسین می‌کند و این پسر تا زنده است باید هر سال روز نهم محرم و در تاسوعای حسینی بین مردم شیر پخش کند. محمد هم تا قبل از شهادتش نذر مادرم را انجام می‌داد و پیوند معنوی عمیقی نسبت به امام حسین(ع) و به خصوص به حضرت عباس(ع) داشت که هر زمان ناراحت می‌شد یا کمی دلش می‌گرفت تا به کربلا نمی‌رفت آرام نمی‌شد. هر وقت هم به زیارت می‌رفت و برمی‌گشت می‌گفت راحت شدم و دلم آرام گرفت.

شهید محمد شیبانی راننده ابومهدی المهندس که در حادثه ترور حاج قاسم آسمانی شد

> پدرم با حاج‌قاسم سلیمانی رفاقتی دیرینه داشت. آن دو بزرگوار از زمان هشت سال دفاع مقدس همدیگر را می‌شناختند و دوستان صمیمی بودند. سال ۱۳۸۸ که پدرم به علت عوارض ناشی از جانبازی در بیمارستان بقیه‌الله بستری شدند حاج‌قاسم (رضوان‌الله تعالی علیه) به عیادت پدرم آمدند و به پزشک معالج می‌گویند وقتی ابوجعفر را می‌بینید انگار که من را دیده‌اید و از هیچ خدمتی برای ابوجعفر دریغ نکنید

شهید ابوجعفر شیبانی پدر خانواده

محمد چند سال عضو حشدالشعبی بود؟

محمد از ۱۳ سالگی تا ۲۴ سالگی که به شهادت رسید در عراق بود. او با تشکیل سپاه حشدالشعبی وارد این سپاه شد و همیشه همراه حاج‌قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس بود. وقتی جنگ سوریه آغاز شد و آیت‌الله سیستانی فرمان جهاد صادر کرد محمد به ایران آمد و همراه گروهی که داشتند راهی سوریه شدند. محمد سه ماه قبل از شهادتش هم با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) دیدار داشتند.

رابطه کاری آنها با شهید سلیمانی و شهید المهندس چه بود؟

محمد راننده ابومهدی مهندس در عراق بود و شبی هم که حاج‌قاسم به شهادت رسید، برادرم همراه ابومهدی مهندس برای استقبال از شهید سلیمانی به فرودگاه رفته بودند که همگی به شهادت رسیدند. من آن روزها نمی‌دانستم بر کدامین پیکر شهدای مقاومت گریه کنم. نگاه به هر عکس و تابوتی می‌انداختم می‌دیدم همه‌شان عزیز هستند. تکه‌هایی از پیکر برادرم که با آزمایش دی‌ان‌ای شناسایی شده بود برای مراسم چهلمش جداگانه کفن شده و به خاک سپرده شد. بعد از شهادت برادرم در ایام فاطمیه به بیت رهبری رفتیم و رهبری را به این صورت زیارت کردیم.

پدرتان رشید شیبانی از شهدای دفاع مقدس هستند؟

بله، ایشان دهم تیر ۱۳۴۳ در الناصریه عراق متولد شد. لقب پدرم ابوجعفر بود و در دانشگاه نظامی تحصیل کرده بود. ایشان همزمان با شروع دفاع مقدس لباس پاسداری سپاه بدر را به تن کرد و به درجه سرداری رسید و در طول دفاع مقدس در نبرد با رژیم بعث حضور داشت. پدر ۲۵ آذر ۱۳۸۹ در تهران و بر اثر عوارض ناشی از مجروحیت شیمیایی به درجه رفیع شهادت رسید و در قطعه ۲۲۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شد. پدر در دوران رژیم بعث عراق تا مقطع راهنمایی درس خواند و از آنجایی که با گروه‌های انقلابی همکاری می‌کرد خیلی زود تحت تعقیب عوامل رژیم بعث عراق قرار گرفت. به همین علت مجبور شد راهی کویت شود اما استخبارات عراق مشخصات پدر را در اختیار دولت کویت قرار داده بود. برای همین آنجا هم برای پدر امن نبود و در کشور کویت بازداشت شد. بعد از مدتی تحمل حبس از زندان کویت آزاد شد و به ایران آمد. پدرم وقتی به ایران آمد غطریب نبود چراکه پدربزرگم در ایران خانه و زندگی داشت و با مجاهدان عراقی که به فرماندهی سیدمحمدباقر حکیم در سپاه بدر عراق فعالیت می‌کردند در ارتباط بود. در ایران با مجاهدان ایرانی در تیپ بدر با فرماندهی شهید اسماعیل دقایقی یا دیگر مجاهدان همچون سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی و خیلی از مردم ایران آشنا بود. با ابومهدی المهندس و دیگر همرزمان عراقی‌شان در جبهه برافراشته شدن پرچم اسلام و احیای حق مجاهدت می‌کردند. پدرم در تیپ بدر خدمت می‌کرد و همراه مجاهدان عراقی در عملیات مرصاد نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

جانبازی بابا در چه عملیاتی رخ داد؟

پدر در عملیات کربلای ۵ زمانی که در حال نماز خواندن بودند می‌بینند که یک تانک عراقی از مقابل در حال حرکت است و قصد شلیک دارد. پدر تعریف می‌کرد که چون در نماز بوده به ادای نماز ادامه می‌دهد و تانک هم گلوله را شلیک می‌کند که گلوله کنار پدر برخورد می‌کند اما به لطف خداوند منفجر نمی‌شود. بر اثر صدای اصابت گلوله پرده‌های گوش پدر آسیب می‌بیند به طوری که برایشان پرده گوش مصنوعی قرار می‌دهند. پدر همچنین ۲۵ درصد شیمیایی شدند و در جریان یکی از مأموریت‌ها هم خودروی‌شان دچار سانحه شده و تمام دنده‌های سمت راست پدرم می‌شکنند و پای راستش هم پر از ترکش بود که همیشه از این موضوع درد می‌کشید و اذیت می‌شد.

ارتباط پدرتان و حاج‌قاسم چطور بود؟

پدرم با حاج‌قاسم سلیمانی رفاقتی دیرینه داشت. آن دو بزرگوار از زمان هشت سال دفاع مقدس همدیگر را می‌شناختند و دوستان صمیمی بودند. سال ۱۳۸۸ که پدرم به علت عوارض ناشی از جانبازی در بیمارستان بقیه‌الله بستری شدند حاج‌قاسم (رضوان‌الله تعالی علیه) به عیادت پدرم آمدند و به پزشک معالج می‌گویند وقتی ابوجعفر را می‌بینید انگار که من را دیده‌اید و از هیچ خدمتی برای ابوجعفر دریغ نکنید. وقتی حاج‌قاسم به خانه‌مان می‌آمد مثل بقیه دوستان پدرم چه عراقی، چه ایرانی به ایشان احترام می‌گذاشتیم. زمانی که بیماری پدر شدت گرفت و سپس به شهادت رسید حاج‌قاسم زود به زود به دیدار ما می‌آمدند. اگر بیمار می‌شدیم حتماً به عیادت‌مان می‌آمد. هر جایی هر مشکلی داشتیم کمک می‌کرد.

بهترین خاطره‌ای که از پدر به یادتان مانده چیست؟

پدرم انسان مؤمن، شریف و سرشناسی بود و من از وقتی که به یاد دارم همیشه در مأموریت بود. در شبانه‌روز دو ساعت بیشتر نمی‌خوابید و شب‌ها را تا صبح عبادت می‌کرد و نماز شب می‌خواند. وقتی نیمه‌های شب بیدار می‌شدیم صدای ناله‌ها و نجواها و مناجات‌های نیمه شب پدرم را می‌شنیدیم. پدر کمک حال فقرا و نیازمندان و یتیمان بود و آنچه در توان داشت را در راه کمک به دیگران کوتاهی نمی‌کرد. خاطره‌ای هم در مورد انتخاب اسم فرزند اولمان دارم که از پدرم خواستیم انتخاب کند. پدرم کمی فکر کرد و گفت نامش را علی بگذارید تا اسم سجاد کامل شود. چون امام سجاد(ع) را علی ابن الحسین(ع) می‌نامند. زمانی هم که قرار بود فرزند دومم مریم به دنیا بیاید پدرم تماس گرفت و گفت فاطمه‌جان اگر می‌توانی با رضایت همسرت به ایران بیا تا بچه اینجا متولد شود. من هم با همسرم مشورت کردم و سجاد هم اجازه داد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۷۹

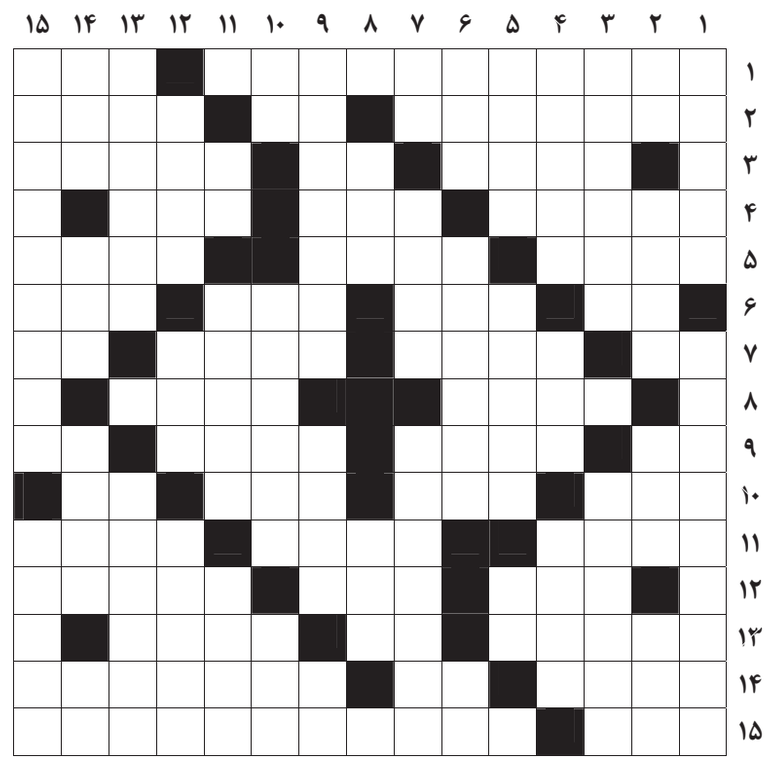

از راست به چپ

■ ۱- آرامگاه او از مکان‌های تاریخی اردبیل و از آثار ثبت شده ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو است- توپ چوگان ■ ۲- کاشف هیدروژن- درخت انگور- زبانه آتش ■ ۳- نفت انگلیسی- علامت فعل استمراری- هودج ■ ۴- بهانه به‌هم ریخته- کاشتن بوته برنج- زبان فارسی قدیم ■ ۵- کاهو- شخانه- اسب سرکش ■ ۶- تیم فرانسوی- حیله- زگیل- شیر ترشیده ■ ۷- تهوع- توان- جلوه- عکس پا ■ ۸- پدر حضرت ابراهیم- بددهن ■ ۹- معاون هیتلر- خواب را لذت‌بخش می‌کند- ورکاک- تلخ ■ ۱۰- کوه دست‌نیافتنی- جزیره زادگاه ناپلئون- تزویر- ماه ■ ۱۱- جانشین اسم- جوهر پرینتر- شامی ■ ۱۲- پیش‌درآمد گنج- از مشتقات نفت- از عتبات عالیات عراق ■ ۱۳- از حواریون- هرگز عرب- برادر شیرازی ■ ۱۴- نوعی اسلحه- ستون بدن- الهه زیبایی یونان باستان ■ ۱۵- نویسنده آلمانی گرگ بیابان- کنایه از پول درآمد و سرمایه بسیار زیاد داشتن است

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از به هم خوردن دوستی میان دو کس- گسترش عدالت و آزادی‌های مشروع از وظایف این قوه است ■ ۲- حرف انتخاب- بیماری سگ‌سانان- از فرزندان نوح- خواهش نفسانی ■ ۳- طلبیدن- سنگ قیمتی نیشابور ■ ۴- درختی مانند کاج- آتش- زرنگی ■ ۵- سربها- مورچه- مرغ می‌رود ■ ۶- دانشگاهی در امریکا- بیان نیکی کسی در غیاب او- رودی در ایتالیا ■ ۷- با- از نخست‌وزیران هند- تیمی مطرح در لیگ برتر ایران ■ ۸- فلسفه ارسطو- پایتخت موسیقی اروپا ■ ۹- سرلشکر نیروی دریایی- ضربه‌ای در فوتبال- یک و یک ■ ۱۰- خار سردیوار- سرمای شدید- بی دینی ■ ۱۱- عدد رمزی- نوعی مرغابی- کارون ناتمام ■ ۱۲- کارمزد- دست‌افزار باغبان- شهر نفتی عراق ■ ۱۳- از گل‌های زینتی- چیزی که ناگهان به خاطر می‌آید ■ ۱۴- یک حرف و سه حرف- خانه- باشکوه- سلطه و نفوذ ■ ۱۵- کاشف قوانین حرکت سیارات- عنکبوت

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۶	
۶	۱	۵						
		۷		۲	۳			
۱	۷	۳						
			۴	۱	۲		۷	
						۶		۸
							۹	۵
۵	۲	۱	۹					
	۶			۳	۷			۲

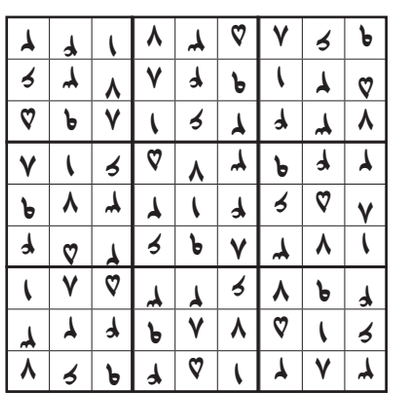

جدول کلمات متقاطع
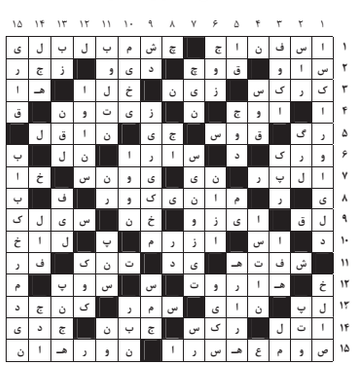
پاسخ جدول شماره ۵۹۷۸